

نظام بین‌الملل و منطقه‌ی خلیج فارس: از واقعیت‌های گذشته و حال تا چشم‌اندازهای قرن بیست و یکم^۱

دکتر پرویز امام‌زاده فرد^۲

بحث اصلی این نوشتار آن است که از مشاهده‌ی شواهد و قراین در رفتار دولت‌ها در سال‌های پس از جنگ سرد معلوم می‌شود که تمایلات مخالف وضع موجود در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به گونه‌ی چشم‌گیر افزایش یافته است و آثار و تبعات مستقیم و غیرمستقیم این تحول در منطقه‌ی خلیج فارس به صورت بی‌ثباتی‌های بیشتر، آن هم در ابعاد بحرانی نمود پیدا کرده و احتمالاً در سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم ادامه پیدا خواهد کرد. همان گونه که می‌دانیم نظام بین‌الملل در سال‌های جنگ سرد در قالب روابط دوقطبی شرق و غرب قابل تبیین بود. مناسبات رهبران دو اردوگاه شرق و غرب در همه جا و از جمله در منطقه‌ی خلیج فارس بیشتر مناسباتی مبتنی بر رقابت «مجموع صفر» بود به این مفهوم که هر زبانی که به یک طرف وارد می‌شد در جهت منافع طرف دیگر بود و برعکس. شوروی در تمام سال‌های موجودیت خود به استثنای سال اول انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و چند سال آخر، علاقه‌مند به تغییر و تحول جدی در منطقه‌ی خلیج فارس بود به این امید که در پس این تغییرات بتواند دست‌آوردهایی را در آب‌های آزاد اقیانوس هند به دست آورد. از سوی

۱. مقاله‌ی حاضر در نهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس ارائه شد.

۲. پرویز امام‌زاده فرد، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج است.

دیگر، آمریکا به همراه متحدین غربی خود منطقه‌ی خلیج فارس را که حوزه‌ی نفوذ سنتی خود قلمداد و نیز تداوم و استحکام وضع موجود را طلب می‌نمود، در برابر علایق و خواسته‌های شوروی در منطقه‌ی خلیج فارس ایستادگی می‌کرد و با ابزارهایی چون مداخله‌ی مستقیم و غیرمستقیم نظامی، اقتصادی و فرهنگی، پیمان‌های نظامی، قراردادهای بین‌المللی و از این قبیل از وضع موجود در منطقه پاسداری می‌کرد.

پایان یافتن جنگ سرد در سال ۱۹۸۹، حکایت از دوستانه‌تر شدن مناسبات شرق و غرب داشت. رقابت میان آمریکا و شوروی از وجه مسلط رقابت مجموع صفر به رقابت مجموع غیرصفر گرایش پیدا نمود و مسکو به ظاهر به تمایلات حفظ وضع موجود در سیاست‌های خود خاصه در منطقه‌ی خلیج فارس روی آورد.

آمریکا که بدون تردید تحت تأثیر تحولات بالا قرار گرفته بود در راهبرد خود در قبال منطقه‌ی خلیج فارس تغییری قابل ملاحظه داد. واشنگتن اعلام کرد که مرکز این راهبرد که قبلاً در مرزهای ایران و شوروی و در کوهپایه‌های البرز بود، به سلسله جبال زاگرس منتقل شد. مقام‌های آمریکایی در سال ۱۹۸۹ اعلام کردند که از این پس هم و غم راهبردی این کشور بر «حفظ عربستان» استوار خواهد بود.

تهاجم عراق به کویت و تصرف آن کشور در ۲ اوت ۱۹۹۰ نشان از تمایل راسخ عراق به برهم زدن وضع موجود در منطقه‌ی خلیج فارس را داشت، هرچند توجه این کشور به تسلیحات نامحدود متعارف و کشتار جمعی و موضع‌گیری‌های مدعیانه و قدرت‌مندانه علیه همسایگان خود قبل از تهاجم به کویت حکایت از وجود تمایل مخالفت با وضع موجود در سیاست بغداد را داشت. بدون تردید، در تلاش برای حفظ وضع موجود (قبل از تصرف کویت توسط عراق قدرت‌های غربی و شماری از قدرت‌های منطقه‌ی رهبری آمریکا و با تأیید ضمنی شوروی در زیر لوای سازمان ملل و قراردادهای بین‌المللی علیه بغداد دست به بسیج نیروهای خود زده و طی عملیات موشکی و هوایی بی‌سابقه، بعد از جنگ جهانی دوم، نیروهای صدام را از کویت به عقب راندند. عملیات «طوفان صحرا» علاوه بر بیرون راندن عراقی‌ها از کویت هدف‌های دیگر هم داشت. از جمله‌ی این هدف‌ها انهدام تأسیسات و

سلاح‌های میکروبی و کشتار جمعی به اختصار موسوم به BMW^۱ و نیز سلاح‌های هسته‌یی در حال طرح و یا تکمیل شده‌ی عراق هم بود. بغداد برای تهیه و گسترش این سلاح‌ها تصمیم قطعی گرفته بود و به گفته‌ی «مارتین ایندیک»، معاون وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در امور خاورمیانه، در آن زمان صدام برای ساختن سلاح هسته‌یی و استقرار آنها تنها ۱۲ تا ۱۸ ماه فرصت داشت و از مساعی تقریباً ۱۵۰۰۰ دانشمند و کاردان فنی هسته‌یی سرگرم کار در عراق برای سلاح‌های هسته‌یی برخوردار بود.^(۱)

عراق در صورت تکمیل طرح‌های تسلیحات هسته‌یی و سایر تسلیحات کشتار جمعی خود می‌توانست به صورت یک قدرت مهیب برهم زنده‌ی وضع موجود در منطقه درآید. این موضوع بی‌تردید باید در صدر برنامه‌های نظامی آمریکا در عراق در جریان عملیات موسوم به «طوفان صحرا» قرار می‌گرفت. «مک جرج باندی» از مشاوران سابق امنیت ملی آمریکا، در این مورد نوشته است که عملیات طوفان صحرا «دنیای هسته‌یی را به گونه‌یی سازنده و مثبت تحت تأثیر قرار داد، یعنی آن را امن‌تر و با ثبات‌تر از گذشته نمود.»^(۲) باندی هم چنین نوشته بود که «جلوگیری از به وجود آمدن بمب هسته‌یی عراق هدف مداوم بمباران‌ها بودند.»^(۳) در تأیید این مطلب، ژنرال نورمن شوارتسکف فرماندهی نیروهای آمریکایی در عملیات طوفان صحرا اعلام کرده بود که هواپیماهای نیروهای چندملیتی در جریان عملیات خود علیه عراق، راکتورهای هسته‌یی و کارخانه‌های ساخت سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی عراق را به شدت تمام بمباران و ویران می‌کردند.^(۴) این مطالب نشان می‌دهند که غرب برای حفظ وضع موجود در منطقه‌ی خلیج فارس تصمیم راسخ داشت تا از قدرت گرفتن هر نیروی افراطی در منطقه جلوگیری کند، خواه این نیروی افراطی، مسکو باشد یا یک قدرت منطقه‌یی چون عراق یا قدرت‌های دیگر.

1. BMW= Bacterial Mass- Destruction Weapons

فروپاشی شوروی و تغییر در نظام بین‌الملل

فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ «زلزله‌ی سیاسی» را در جهان موجب شد که منطقه‌ی خلیج فارس هم از آثار و عواقب آن بی‌بهره نماند. با فروپاشی شوروی، بلوک شرق که به طور تصنعی و از طریق ارتش سرخ حول محور ایدئولوژی کمونیستی به وجود آمده بود و اروپای غربی را تهدید می‌کرد، از بین رفت. این در واقع نیاز اروپایی‌ها و حتی سایر قدرت‌های غیراروپایی را به واشنگتن برای رویارویی با شوروی سابق از بین برد.^(۵)

فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ تأثیر بسیاری بر رفتار قدرت‌های جهانی و منطقه‌ی و به خصوص در ارتباط با منطقه‌ی خلیج فارس بر جای گذاشت. سقوط شوروی به ویژه تأثیر زیادی بر اندیشه‌ی راهبردی و خط‌مشی‌های آمریکا در قبال منطقه‌ی خلیج فارس داشت، به خصوص که کوتاه‌زمانی قبل از این فروپاشی واشنگتن با کمک نیروها و امکانات مادی و دیپلماتیک شماری دیگر از کشورها توانسته بود عراق را از کویت بیرون کند. این دو حادثه‌ی تقریباً هم‌زمان باعث شد که آمریکایی‌ها احساس برتری‌طلبی جدیدی پیدا کنند و تصور نمایند که در عرصه‌ی بین‌المللی یکه‌سوار و حامل «مأموریت مسیحایی»^۱ هستند که می‌توانند طرح‌های خود را به سایر قدرت‌های جهانی تحمیل نمایند. به عبارت دیگر، هرچند آمریکایی‌ها در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نمی‌خواستند وضع موجود را که در جهت منافع آنان بود برهم زنند اما بدون تردید درصدد گسترش و پیشبرد هرچه بیشتر منافع و مواضع خود بودند. اندیشه‌های برتری‌طلبی جدید آمریکا در عرصه‌ی بین‌الملل از نظر ویژگی‌های ماهوی آنها به دو دسته‌ی بزرگ قابل تقسیم است.

۱. اندیشه‌های ژئواستراتژیک، که با دید ژئوپولیتیک به تحولات بین‌المللی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ می‌نگریست و براین موضع بود که در عرصه‌ی بین‌المللی دور جدیدی از «صلح آمریکایی»^۲ به وجود آمده و آمریکا تنها «ابر قدرت جهان» در دنیای «تک قطبی» است که می‌رود به قرن بیست و یکم شکل دهد و این قرن را هم چون نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم به خود

1. Messianic Vision of Mission

2. Pax Americana

اختصاص دهد.^(۶)

۲. اندیشه‌های لیبرال‌ترکه با دید اقتصادی و ملی‌گرایانه به تحولات می‌نگریستند و به جای «ژئوپولیتیک» اصطلاح «ژئواکونومیک» را مطرح می‌ساختند. این اندیشه‌ها پایان جنگ سرد را به منزله‌ی پایان رقابت سیاسی - نظامی قدرت‌ها تلقی می‌کرد و براین موضع بود که پس از جنگ سرد رقابت‌های اقتصادی در مناسبات دولت‌ها وجه غالب را دارد و نیز این که قرن بیست‌ویکم و آغاز هزاره‌ی سوم دوره‌ی رقابت‌های اقتصادی است.

در حالی که هواداران اندیشه‌های ژئواستراتژیک استدلال می‌نمودند که جنگ خلیج فارس تقسیم کار جدیدی را در اتحادیه‌ی غربی به وجود آورده که به موجب آن آمریکا بازیگر پیشگام برای انتظام امور جهان است و قدرت‌های اروپایی فقط در نقش پشتیبانی سیاسی و اقتصادی ظاهر می‌شوند، اندیشه‌های ژئواکونومیک به رهبران آمریکا توصیه می‌کردند که اروپا را با مسایل دنیای قدیم رها سازند و به اصطلاح سرخویش گیرند و راه مجانبت در پیش. ژئواستراتژیست‌ها که اندیشه‌ی آنان در نشریه‌ی پنتاگون^۱ در سال ۱۹۹۱ وجه مسلط را داشت، معتقد بودند که آمریکا باید کنترل خلیج فارس را در دست گرفته و از افتادن آن به دست قدرت‌های منطقه‌یی و خارجی جلوگیری کند. در نظر این گروه، خلیج فارس و منابع نفتی آن را می‌توان برای گرفتن امتیازهای سیاسی و اقتصادی از اروپایی‌ها مورد استفاده قرار داد. آنها هم‌چنین تصور می‌کنند موفقیت عملیات نظامی علیه عراق تحت رهبری آمریکا، واشنگتن را در موقعیتی قرار داده که بتواند به صورت بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی نفت درآید، خط‌مشی‌های سقف تولید، قیمت‌گذاری و کنترل جریان نفت را خود دیکته کند و اروپا را که بیشترین میزان نفت مصرفی خود را از منطقه وارد می‌کند و در عین حال بخش عمده‌یی از بازار کالاهای ساخته شده‌ی صنعتی در منطقه را در دست دارد، تحت کنترل خود قرار دهد. اما گروه ملی‌گرایان اقتصادی که دیدگاه ژئواکونومیک دارند استیلا‌ی واشنگتن بر خلیج فارس را «باری بر دوش» پنداشته، اظهار می‌دارند که نه در جهت منافع آمریکا و نه مسؤولیت این کشور

1. Pentagon Papers

است که برای حفظ نظم جهانی اقدام کند. بلکه واشنگتن باید منابع خود را از بودجه‌ی نظامی دور کند و در عوض اقتصاد مدنی خود را احیا نماید تا بتواند در جنگ اقتصادی در قرن آینده با اروپا و ژاپن موفق شود. از نظر این گروه برای آمریکا عهده‌دار شدن هزینه‌ی حفظ امنیت جهانی و به خصوص امنیت خلیج فارس به منزله‌ی پرداخت یارانه‌ی مستقیم به رقیبان خود است. حتی حفظ خطوط نفتی خلیج فارس از طریق کمک به تحکیم موازنه‌ی قوا، از نظر این گروه، پرداخت یارانه‌ی مستقیم از سوی واشنگتن به دولت‌های اروپایی می‌باشد. اگر آمریکا خود را از این مسؤولیت‌های سنگین برهاند اروپا و ژاپن مجبور خواهند شد خود در حفظ مداوم و با ثبات جریان نفت ارزان از خلیج فارس بکوشند و قربانی دهند.^(۷)

جرج بوش رییس جمهوری سابق آمریکا و اعضای دولت او که اکثراً وابسته به جناح راکفلر حزب جمهوری خواه این کشور بودند از برتری نظامی آمریکا و استیلای آن کشور در خلیج فارس - دیدگاه ژئواستراتژیست‌ها - پشتیبانی می‌کردند و این برتری را به عنوان حافظ خطوط اصلی تجاری غرب و منابع اولیه در مقابل اغتشاشات، شورش‌ها، خشونت‌های فرقه‌یی و ماجراجویی‌ها و بی‌ثباتی‌های منطقه‌یی قلمداد می‌کردند.^(۸) دولت جرج بوش در فردای جنگ خلیج فارس به منظور رسمی کردن نفوذ مسلط جدید آمریکا در برابر اروپا مدل جدیدی از مناسبات در دو سوی اقیانوس اطلس را موسوم به «آتلانتیسیسم جدید»^۱ طرح کرد. این طرح بر روی مناسبات تجدیدنظر شده‌ی میان دولت‌های آمریکا و اروپا در ارتباط با تهدیدهای امنیتی علیه اتحادیه‌ی غربی قرار داشت و شامل تهدیدهای خارج از منطقه‌ی سنتی ناتو هم چون منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس هم می‌شد. برخی از اصول طرح از این قرار است:

الف) باقی ماندن نیروهای نظامی آمریکا در اروپا اما تقلیل یافته؛

ب) تأمین چتر هسته‌یی آمریکا برای اروپا؛

پ) برخوردار شدن بالقوه‌ی ناتو از «ستون اروپایی» قوی‌تر و امکان دست به دست

1. New Atlanticism

شدن فرماندهی ناتو میان آمریکا و اروپا و اختصاص سهم بیشتری به اروپا در تصمیم‌گیری‌های ناتو و نیز عهده‌دار شدن مخارج دفاعی بیشتر. با وجود موارد بالا، ناتو هم‌چون گذشته تحت رهبری آمریکا باقی ماند به خصوص در مسایل مربوط به خارج از اروپا و در منطقه‌ی خلیج فارس.^(۹)

با توجه به مواضع لیبرال‌تر حزب دموکرات آمریکا در مقایسه با حزب جمهوری خواه این کشور، رشد تمایلات انزواطلبی در برخی از محافل متنفذ آمریکا و هم‌چنین علاقه‌ی خاطر بسیاری از گروه‌های این کشور به پرداختن به مسایل اقتصادی داخلی و اولویت دادن به امور بازرگانی به جای امور نظامی و راهبردی به نظر می‌رسید که دولت کلینتون به هنگام روی کار آمدن در ژانویه ۱۹۹۳ از اندیشه‌های «ژئواکونومیک»ها دنباله‌روی بیشتری کند. با این وجود، دموکرات‌ها بعد از روی کار آمدن نشان دادند که کم و بیش همان نظرات جمهوری خواهان را در امور خارجه و به خصوص در مسایل مربوط به منطقه‌ی خلیج فارس را دنبال می‌کنند، نظراتی که در طرح آتلانتیسیسم جدید و در نشریه‌ی پنتاگون بازتاب یافته بود. علت این موضوع به احتمال زیاد آن بود که دولت کلینتون نمی‌خواست محافل دست راستی، محافظه‌کار و پنتاگونیست‌های آمریکا را از خود دور کند آن هم زمانی که در کنگره‌ی تحت تسلط جمهوری خواهان این گروه‌ها نفوذ بسیاری دارند. از سوی دیگر، دولت‌های آمریکایی فارغ از ایستارهای حزبی همواره در جهت تداوم در سیاست خارجی این کشور نسبت به گذشته کوشیده‌اند.^(۱۰)

آمریکا در دور نخست ریاست جمهوری بیل کلینتون عملاً نشان داد که قصد دارد خط‌مشی گذشته‌ی خود در منطقه‌ی خلیج فارس را حتی با شدت بیشتری ادامه دهد. آمریکا در این زمان عراق و ایران را به عنوان دو کشور دوقلوی خطرناک که جهان غرب را به یکسان مورد تهدید قرار داده‌اند، قلمداد می‌کرد و برای مقابله با خطرات آن دو «راهبرد مهاردوگانه»^۱ را طرح کرد. این راهبرد، ایران و عراق را از دو سو تحت فشار قرار می‌داد: الف) تحریم‌های

1. dual Containment

اقتصادی؛ ب) کنترل و مهار نظامی.

راهبرد تحریم آمریکا از همان روز نخست از سوی بسیاری از محافل آگاه زیر سؤال رفت زیرا پیش فرض این راهبرد که دو کشور ایران و عراق را برای جهان غرب «خطرناک» توصیف می‌کرد، به دلایلی چند امری محتوم و مسلم به نظر نمی‌رسید از جمله:

۱. به عنوان مثال، فرض کنیم ایران برای آمریکا در دربردارنده‌ی خطراتی چند باشد، اما این باعث نمی‌شود که ایران برای اروپایی‌ها هم خطرناک باشد و یا در بردارنده‌ی خطراتی مشابه برای آنها باشد.

۲. عراق قبل از جنگ خلیج فارس دارای مناسبات بسیار گسترده‌ی اقتصادی با پاریس بود. در واقع این کشور جزو حوزه‌ی مبادلاتی فرانسه به شمار می‌رفت. بحران خلیج فارس این کشور را از یک تجارت بسیار سودبخش با عراق محروم کرد. ادامه‌ی تحریم‌های اقتصادی علیه عراق به مفهوم این است که فرانسه نخواهد توانست برای سال‌های دراز مناسبات بازرگانی پردرآمد با متحد سابق خود را از سرگیرد. در واقع، تحریم‌های اقتصادی عراق به نحوی از انحا می‌تواند به معنی تحریم اقتصادی علیه فرانسه یا کشورهای دیگری که قبل از بحران خلیج فارس با بغداد رابطه‌ی تجاری داشتند، باشد.

۳. فرض کنیم دولت‌هایی با برخی از مواضع سیاسی دولت دیگری موافقت نداشته باشند. این موضوع باعث نمی‌شود که دو طرف با یک‌دیگر روابط متقابل اقتصادی و تجاری^۱ نداشته باشند همان طور که بین آمریکا و شوروی سابق در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ چنین رابطه‌ی به طور گسترده وجود داشت.

۴. تحریم حکم شمشیر دولبه را دارد، در عین حال که می‌تواند کشورهایی را به همراهی و همکاری با کشور تحریم‌کننده بکشانند می‌تواند آن کشورها را با شماری از آنها را به اظهار هم دردی با کشور تحریم شده سوق دهد یا این که مجموعه‌ی کشورهای دیگر را به نزدیک‌تر کردن مناسبات اقتصادی، سیاسی و راهبردی خود با کشور تحریم شده ترغیب

1. Business- Like

نماید. معیار همراهی و همکاری کشورها با کشور تحریم‌کننده یا تحریم شده، منافع ملی آن کشورها و حساب سود و زیان آنها از شرکت‌کردن در تحریم یا بهره‌برداری کردن از فرصت‌های به وجود آمده توسط آن و نیز داشتن روابط ویژه با طرفین تحریم است.

ملاحظات فوق و هم‌چنین ملاحظات دیگر نشان می‌دهند که راهبرد مهاردوگانه‌ی آمریکا و به خصوص تحریم این کشور علیه ایران و عراق نه می‌توانست به عنوان یک اقدام جهانی مطرح شود و نه از موفقیت چندانی برخوردار گردد.

به دیگر سخن، راهبرد مهار دو جانبه‌ی دولت کلینتون علیه ایران و عراق عملاً نمی‌توانست از حد یک خط‌مشی آمریکایی فراتر رود و تبدیل به خط‌مشی وسیع‌تر اتحادیه‌ی غربی در منطقه‌ی خلیج فارس شود، دیگر چه رسد به این که سیاست و موضع‌گیری جامعه‌ی جهانی در قبال منطقه باشد. حتی، از همان سال نخست اجرای این خط‌مشی می‌شد این نتیجه را پیش‌بینی نمود که راهبرد مهار دو جانبه ذاتاً برانگیزنده‌ی اختلاف نظر و تشتت در اتحادیه‌ی غربی بود و رقابت اروپا و آمریکا را در منطقه‌ی خلیج فارس دامن می‌زد که وقایع سال‌های بعد در رابطه‌ی اروپا و آمریکا مؤید این نظر بود.

از سوی دیگر انتقادهای کارشناسان و دانشوران مختلف آمریکایی نشان می‌دهند که این راهبرد حتی در چارچوب خط‌مشی ملی آمریکا هم بدون چالش نبوده‌است. برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر و برنت اسکوکرافت مشاور امنیت ملی در دوره‌های نیکسون، فورد، ریگان و بوش و ریچارد مورفی از مقام‌های عالی‌رتبه‌ی سیاست خارجی آمریکا نیز در همین ارتباط اظهار داشته بودند سیاست مهاردوگانه‌ی کلینتون پیش از آن که یک راهبرد مدون باشد، تنها شعاری است که به عنوان یک ابزار سیاست خارجی حتی بی‌فایده‌تر از آن است که در خدمت منافع ملی آمریکا در خاورمیانه قرار گیرد. «اشخاص مزبور خواستار اتخاذ سیاستی متفاوت با خط‌مشی مزبور از سوی دولت آمریکا شدند، به گونه‌ی بی‌نسبت به صدام شدت عمل بیشتری گرفته شود در حالی که برای بهبود مناسبات با ایران تلاش گردد.»^(۱۱) به عبارت دیگر، برژینسکی و همکارانش طرح‌های واشنگتن مبنی بر جایگزین‌سازی تهدیدات ایران و عراق به جای تهدید از بین رفته‌ی شوروی سابق و انتقال سیاست مهار کمونیسیم به مهار تهران

و بغداد را مورد سرزنش قرار دادند.

جهانگیر آموزگار هم عقلانیت اقتصادی تحریم آمریکا علیه ایران را به شدت به چالش خواند. از نظر او «تحریم‌های اقتصادی و پرخاش سیاسی واشنگتن علیه ایران نتیجه‌ی بی‌ندارد، و این سیاست در واقع خود آمریکا و نه جمهوری اسلامی را منزوی می‌کند.» وی خواستار رها سیاست تحریم‌ها و مهار علیه ایران به عنوان یک راهبرد و روی آوردن به یک «گفت‌وگوی انتقادی» شد.^(۱۲)

آغاز قد علم‌کردن اروپایی‌ها در برابر آمریکا

واشنگتن خیلی زود به این موضوع پی برد که ادعاها و تبلیغات شعارگونه‌ی شماری از مقام‌ها و رسانه‌های گروهی این کشور در زمینه‌ی «جهان تک ابرقدرتی» و «رهبری» بی‌چون و چرای آمریکا بر جهان و مطالبی از این قبیل موجبات بروز واکنش‌های منفی و نامساعد نه تنها از سوی کشورهای اروپایی، که از جانب سایر کشورهای آسیایی و آمریکایی می‌گردد. از ماه مارس ۱۹۹۲ وزارت دفاع آمریکا به تدریج دیدگاه‌های «جهان تک ابرقدرتی» را تعدیل نمود و به جای آن دیدگاه «چندسوگرانه»^۱ را مطرح کرد، اگرچه در این دیدگاه هم نقش آمریکا را در جهان به طور کلی و در منطقه‌ی خلیج فارس به طور ویژه «رهبری جهانی» قلمداد می‌کرد. با دور شدن از زمان وقوع جنگ خلیج فارس و شکل‌گیری دوران بعد از جنگ سرد این گمان که آمریکا به مثابه‌ی پلیس جهانی و از جمله پلیس منطقه‌ی خلیج فارس و اروپا به عنوان پشتیبانی‌کننده‌ی نقش رهبری آمریکا به تدریج به زیر سؤال رفتند. دوران نسبتاً طولانی جنگ سرد و بحران خطرناک خلیج فارس در پی تصرف کویت توسط عراق و جنگ با کشوری که با شوروی سابق مناسبات امنیتی و راهبردی داشت از مناسبات مبتنی بر همکاری نزدیک میان آمریکا و اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس، سرابی را ایجاد کرده بود. سرابی که این مناسبات را جاودانی قلمداد می‌کرد زیرا در هر دو بحران و جنگ مزبور، ایالات متحده نقش اصلی

1. Multilateralism

محافظت از منافع نفتی در خلیج فارس برای دسترسی کشورهای غربی به آن را برعهده داشت. اما در پشت این سراب رقابت بین واشنگتن و قدرت‌های اروپایی به خصوص انگلستان و فرانسه قرار داشت، رقابت برای پیدا کردن برتری در منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه. این رقابت در سال‌های جنگ سرد نمود نداشت زیرا ملات ایدئولوژی رویارویی با ایدئولوژی «انقلاب جهانی» شوروی، آمریکا و اروپای غربی را به هم پیوند می‌داد و آنها را به همکاری و مدارا با یک‌دیگر واقعی داشت. رقابت میان آمریکا و اروپا در طول بحران و جنگ خلیج فارس ۱۹۹۰-۱۹۹۱ هم چندان امکان بروز نداشت زیرا:

الف) بیم اروپای غربی از تهدیدات بالقوه‌ی شوروی سابق هنوز به طور کامل از بین نرفته بود. حتی این احتمال می‌رفت که ژنرال‌های شوروی سابق با برکنار کردن گورباچف، خود قدرت را در کرملین قبضه کنند و به صورت یک قدرت تهدیدکننده درآیند.

ب) عراق که کویت را اشغال کرده بود «دولت مشتری»^۱ شوروی سابق بود که منافع اروپا را در منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه تهدید می‌کرد.

پ) دولت‌های اروپایی هنوز به طور کامل در قالب اروپای واحد، یکپارچه نشده بودند.

اما بعد از جنگ خلیج فارس و متعاقب آن فروپاشی اتحاد شوروی این ملات به کلی فروریخت. همان‌گونه که با آمدن گورباچف و مطرح شدن سیاست‌های «گلاس نوست» و «پروسترویکا» ملات کمونیسم در جامعه‌ی شوروی شروع به ریزش کرد و در نهایت این کشور فروپاشید، با فروپاشی شوروی، ملات ایدئولوژی بین آمریکا و اروپا شروع به ریختن کرده و اتحادیه‌ی غربی روبه فروپاشی گذاشت.

با فروریختن این ملات در رفتار اروپا در زمینه‌ی امور خارجی دو تغییر مهم حاصل شد:

۱. علاقه‌ی اروپا برای نشان دادن تحرک بیشتر در عرصه‌ی بین‌المللی به خصوص در

خاورمیانه و خلیج فارس و به طور مستقل از آمریکا بیش از سال‌های جنگ سرد نمود پیدا کرد.

۲. شکل حضور اروپا در مناطقی چون منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه در سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ در مقایسه با دوران جنگ سرد تغییر و تحولی قابل ملاحظه یافت. در حالی که در دوران جنگ سرد شکل حضور اروپا در منطقه بیشتر اقتصادی و در قالب بازار مشترک بود، در دهه‌ی ۱۹۹۰ شکل آن بیشتر سیاسی شد. اروپا در این دهه روی مناسبات سیاسی خود با کشورهای منطقه آن هم مستقل از آمریکا تأکید داشت و از ملاحظات اقتصادی و فرهنگی به مثابه‌ی ابزاری جهت نیل به روابط سیاسی کمک می‌جست.

تلاش اروپا برای وارد شدن در فعالیت‌های مستقل خود در منطقه‌ی خاورمیانه در بعد اجتماعی و فرهنگی را می‌توان در همکاری‌های دیپلماتیک و اقتصادی کشورهای جنوبی اروپا- فرانسه، ایتالیا و اسپانیا- ملاحظه کرد. این کشورها به لحاظ فرهنگی خود را «مدیترانه‌یی» و از این نظر با خاورمیانه‌ی مدیترانه‌یی دارای قرابت و هویت اجتماعی و فرهنگی می‌دانند و هم چون مردم خاورمیانه، آمریکا و شوروی سابق را خارجی‌های طفیلی و دعوت نشده در منطقه تصور کنند.

علاوه بر نزدیکی فرهنگی، سه کشور فوق دلایل دیگری هم برای توجه نمودن به منطقه‌ی خاورمیانه دارند که عمده‌ترین آنها مسأله‌ی مهاجرت اتباع منطقه به سه کشور فوق است. این کشورها بر این باورند که مسایل و مشکلات این سامان بیشتر به روند مهاجرت مردم آن به کشورهای جنوبی اروپایی دامن می‌زند و با مهاجرت بیشتر آنان مشکلات اجتماعی و فرهنگی بیشتری برای کشورهای اروپایی مزبور فراهم می‌آید. البته عوامل اقتصادی و از جمله بازار پررونق منطقه برای کالاهای کشورهای اروپایی و نیز اهمیت منابع انرژی منطقه برای صنایع آن کشورها را نباید نادیده گرفت. (۱۳)

در بعد «نظامی- امنیتی»، برنامه‌ی به اصطلاح مأموریت «خارج از حوزه‌ی» ناتو از موضوع‌های عمده و بسیار تفرقه انگیز میان اروپایی‌ها و آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد بوده است، به خصوص وقتی این موضوع در ارتباط با خاورمیانه و خلیج فارس مطرح

می‌شود. این موضوع هم چنین از عوامل عمده‌یی است که سبب نزدیک‌شدن دیدگاه‌های فرانسه و آلمان در مقابل آمریکا شده‌است. هدف اروپا ایجاد ساختارها و ابزارهایی جدید است تا بتواند خود را در مقابل مسایل «خارج از حوزه‌ی» ناتو- مثلاً در خاورمیانه و خلیج فارس- مستقل از واشنگتن نشان دهد. اروپا در سال‌های بعد از جنگ سرد دیگر نمی‌خواهد در عملیات مناطق خارج از اروپا به صورت نیروی دنبال‌کننده‌ی خط‌مشی‌های آمریکا فعالیت داشته باشد. آمریکا، برعکس، براین موضع است که زمزمه‌های استقلال‌طلبی اروپا نه در جهت منافع اروپا و نه در جهت منافع ناتو می‌باشد. برخورد دیدگاه‌ها در این زمینه میان اروپا و آمریکا به «جدل فراآتلانتیک»^۱ معروف است. نتیجه‌ی این جدل‌ها به وجود آمدن طرح‌هایی برای ایجاد ساختارهای دفاعی جدید میان قدرت‌های اروپایی به ویژه فرانسه و آلمان بود، طرح‌هایی که شمار زیادی از دولت‌های اروپایی از آن حمایت کردند. البته این طرح‌ها تاکنون جامه‌ی عمل نپوشیده‌اند. اما در هر حال سبب مشخص‌شدن مواضع اروپا در برابر مسایل جهانی از جمله در بالکان، خاورمیانه و خلیج فارس شده‌اند، مواضعی که با دیدگاه‌های آمریکا تفاوت‌های عمده‌یی دارد.

آثار رقابت اروپا و آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس

مشخص‌شدن رقابت اروپا و آمریکا در مسایل مختلف جهانی از جمله در ارتباط با مسایل خاورمیانه و خلیج فارس در سال‌های پس از جنگ سرد آثار و عواقب عمده‌یی بر روابط سایر قدرت‌ها در قبال منطقه و نیز بر تحولات منطقه‌یی باقی گذاشت.

تأثیر بر رفتار دولت عراق

آشکارشدن رقابت میان دیدگاه‌های اروپا و آمریکا در مسایل خاورمیانه و خلیج فارس دست کم به طور بالقوه می‌تواند این تأثیر را بر دولتمردان عراق بگذارد که آینده‌ی نظام

1. Trans- Atlantic debate

بین‌الملل را شکننده و نامعلوم پیش‌بینی کنند، تفاوت‌ها و اختلاف‌های اروپا با آمریکا را در جهت تضعیف و کم‌رنگ شدن اثر نفوذ واشنگتن در منطقه تصور نمایند و تحریم اقتصادی و سایر محدودیت‌های اعمال شده توسط سازمان ملل علیه خود را زودگذر ارزیابی کنند. ملاحظات بالا هم چنین دولت عراق را می‌تواند متقاعد کند که به مرور زمان اهداف و آرمان‌های خود را در منطقه‌ی خلیج فارس جامه‌ی، تحقق ببوشاند. یعنی همان چیزی که دولت بغداد به آن ایستادن. ایستادن بر سر مواضع خود و منتظر رسیدن زمان مناسب برای تحقق خواسته‌های خود است نه گردن نهادن در برابر خواسته‌های جامعه‌ی جهانی و از جمله تمکین از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل. رفتار دولت بغداد در سال‌های اخیر دایر بر کارشکنی‌های مکرر در برابر ادامه‌ی کار کمیسیون ویژه‌ی سازمان ملل برای خلع سلاح کشتار جمعی عراق (آنسکام)، تهدیدهای مداوم همسایگان عرب خود و رجزخوانی‌های بسیار علیه قدرت‌های بزرگ، دلیل‌های روشنی بر تحت تأثیر قرارگرفتن بغداد از شکل‌گیری رقابت میان اروپا و آمریکا در قبال منطقه می‌باشد، چیزی که عواقب نامطلوب متعددی را برای منطقه می‌تواند به بار آورد و دست کم بی‌ثباتی را در خلیج فارس افزایش دهد. در واقع اگر نظر ژنرال نورمن شوارتسکف فرمانده‌ی نیروهای چندملیتی علیه عراق در سال ۱۹۹۱ را بپذیریم که حمله به کویت و تصرف آن کشور توسط عراق به خاطر فروپاشی نظام موازنه‌ی قدرت در آن زمان بود، در آن صورت آسان است که از طریق تعمیم دریابیم که فروپاشی نظام موازنه‌ی قدرت ناشی از اتحاد کشورهای اروپایی و آمریکایی، در اثر به وجود آمدن رقابت فزاینده میان این دو، می‌تواند عامل عمده‌ی برای تشجیع و تشویق عراقی‌ها در دنبال کردن سیاست‌های عدم تمکین، کارشکنی و تمرد از خواسته‌های جامعه‌ی جهانی معنی دهد. (۱۴)

آثار رقابت میان اروپا و آمریکا بر رفتار روسیه

شکل‌گیری رقابت میان اروپا و آمریکا و احتمال زیاد ایجاد شکاف‌های عمیق‌تر میان دیدگاه‌های آنان، مسکو را در دنباله‌روی از خط‌مشی‌های (مستقل و بدون در نظر گرفتن مواضع غرب) خود در قبال منطقه دلیرتر از گذشته نمود. نمونه‌هایی از این خط‌مشی‌ها

بی‌توجهی فدراسیون روسیه به انتقادهای، حملات تبلیغاتی و حتی تهدیدهای محافل غربی به اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه آن کشور در صورت ادامه دادن به مناسبات اقتصادی با ایران بود که طی آن قراردادهایی در زمینه‌ی فروش چند فروند زیردریایی و تسلیحات متعارف میان این دو کشور صورت گرفت. روسیه هم چنین در طرح احداث راکتور هسته‌یی در بوشهر شرکت کرد و این مشارکت خود را با وجود حملات بی‌امان تبلیغاتی از سوی محافل غربی ادامه داد.

سیاست مسکو در حمایت از عراق به دنبال چند سال وقفه آن هم عمدتاً به دلیل تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۶ مجدداً از سرگرفته شد که می‌توان آن را ناشی از بروز اختلاف‌های عمده در جبهه‌ی غرب بر سر چگونگی اجرای سیاست‌های خاورمیانه‌یی در سال‌های بعد از جنگ سرد دانست. در سوم سپتامبر ۱۹۹۶، آمریکا در واکنش نسبت به اقدام دولت عراق به نقض حریم هوایی سازمان ملل به حملات موشکی به برخی از مواضع عراق دست زد. دولت روسیه، برای اولین بار بعد از حمله‌ی نیروهای چندملیتی علیه عراق در سال ۱۹۹۱، به دفعات مکرر این اقدام آمریکا را محکوم نمود.^(۱۵) به دنبال حملات نیروهای عراقی به مواضع کردهای شمال این کشور در سپتامبر ۱۹۹۶ آمریکا و انگلیس درصدد جلب حمایت دیگر اعضای شورای امنیت برای صدور قطعنامه‌یی علیه عراق شدند. اما روسیه ضمن شانه خالی کردن از هرگونه حمایت و پشتیبانی از چنین قطعنامه‌یی اعلام کرد که شورای امنیت پیش از هرچیز باید استفاده از زور علیه عراق را محکوم کند. در دیدگاه روسیه، شورای امنیت باید اقدام آمریکا در عراق را که بدون اجازه‌ی آن شورا صورت گرفته بود، نکوهش نماید. با توجه به این موضع‌گیری روسیه، انگلیس و آمریکا از تلاش‌های خود برای صدور چنین قطعنامه‌یی دست برداشتند. تهدید روسیه به وتو کردن قطعنامه‌ی شورای امنیت علیه عراق، در واقع، به مفهوم پایان یافتن دوره‌ی اتحاد قدرت‌های غربی و روسیه پس از جنگ خلیج فارس بود.^(۱۶)

چشم‌انداز نظام بین‌الملل در سال‌های نخست قرن بیست و یکم

همان‌گونه که اشاره شد شواهد و قراین در عرصه‌ی بین‌المللی طی سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ به طور کلی حاکی از این بود که در پایان جنگ سرد پیرامون ملاحظات امنیتی و نفوذ در امور مناطقی چون منطقه‌ی خلیج فارس، رقابت شدید و آشکاری میان کشورهای اروپایی و آمریکا به وجود آمد. این پدیده، به نوبه‌ی خود، به ایجاد زمینه‌های شکل‌گیری تمایلات مخالف با وضع موجود^۱ در سیاست خارجی قدرت‌های درجه اول و دوم و حتی کشورهای منطقه‌ی و فرامنطقه‌ی در ارتباط با منطقه‌ی خلیج فارس چون عراق، ترکیه و حتی پاکستان و هند کمک نمود. شکل‌گیری تمایلات مخالف با وضع موجود و پیداشدن علاقه برای دگرگون دیدن اوضاع در سیاست خارجی این دولت‌ها به نوبه‌ی خود به گسترش بی‌ثباتی در منطقه طی سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ کمک نموده‌است.

هرچند نمی‌توان همواره به طور کامل حکم کرد که روند تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در منطقه‌ی مشخصی از جهان شبیه روندهای کنونی و یا کاملاً برعکس روندهای مزبور باشد اما می‌توان تأمل بر روی روندهای گذشته و حال نتایجی تقریبی برای آینده به دست آورد. به نظر چنین می‌رسد که در سال‌های اولیه‌ی قرن جدید شکل کلی فرایندهای روابط بین‌الملل با آنچه که در دهه‌ی ۱۹۹۰ بوده تفاوت چندانی نداشته باشد. این به معنی آن است که در قرن آینده:

۱. کشورهای اروپایی، کماکان به سوی یکپارچگی و همگرایی پیش می‌روند.
۲. ارتقای تدریجی و گسترش قدرت و شهرت چین در شرق دور و آسیای جنوب شرقی ادامه پیدا خواهد کرد.
۳. فدراسیون روسیه در داخل هم‌چنان با مسایل اقتصادی دست به‌گریبان خواهد بود. در حالی که در حاشیه‌هایی از قلمروی خود به ویژه در جنوب غرب این کشور سردرگمی‌های^۲ چندی رخ دهد. با وجود این، در مقابل این چشم‌انداز بدبینانه با رقه‌های

1. Anti Status-Quo

2. Uncertainties

امیدی هم برای روس‌ها در قرن آینده وجود دارد: بحران بالکان به صورت یک تهدید عمده علیه صلح و امنیت اروپا دست کم تا دهه‌ی اول قرن جدید نمی‌تواند به طور کامل برطرف شود. تجربه‌های قرن‌های نوزدهم و بیستم حاکی از این هستند که بدون بالکان باثبات چشم‌انداز صلح و امنیت در اروپا تیره است و بدون همکاری مؤثر و سازنده روس‌ها امکان حل و فصل واقعی کشمکش‌ها در منطقه‌ی بالکان نمی‌رود. این به مفهوم آن است که رهبران اروپایی برای تحکیم صلح و امنیت این قاره ناچار به جلب همکاری مسکو برای حل مسایل بالکان هستند. در غیر این صورت این احتمال وجود دارد که موج جدیدی از ملی‌گرایی دست‌آوردهای این قاره در زمینه‌ی همگرایی را تحت‌الشعاع خود قرار دهند.

۴. آمریکا هم در سال‌های اولیه‌ی قرن جدید در جلب رضایت و توافق مسکو با سیاست‌های خود منافع زیادی دارد تا بتواند:

الف) همکاری مسکو در زمینه‌ی سیاست‌های اروپایی خود در زمینه‌ی بالکان، برنامه‌ی گسترش ناتو به سوی شرق، مأموریت خارج از حوزه‌ی ناتو و ... را تحصیل کند.

ب) هرگونه فرصت احتمالی برای کشورهای اروپایی جهت بهره‌برداری از روسیه و موقعیت آن کشور و به کار گرفتن آن در راستای رقابت با واشنگتن را خنثی کند.

۵. چین و ژاپن هم هرکدام به دلایل خاص خود در دهه‌ی ۱۹۹۰ مناسبات با روسیه را گسترش دادند و به نظر نمی‌رسد که در قرن آینده، دست کم در دهه‌ی اول آن در روند صعودی این مناسبات تغییر جدی حاصل شود.

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که روسیه که در دوران جنگ سرد یک قدرت پریای بین‌المللی^۱ بود، در سال‌های پس از آن تبدیل به کانون توجه بین‌المللی شد و این وضعیت در سال‌های اولیه‌ی قرن آینده ادامه خواهد یافت.

البته واقعیت‌های آماری تصویری کاملاً مخالف با نظر فوق را برای فدراسیون روسیه چه برای امروز و چه برای سال‌های آینده ترسیم می‌کنند. براین اساس ساختار فدراسیون

روسیه به گونه‌ی است که وقوع کشمکش‌های منطقه‌ی و داخلی در این کشور را برای سال‌های آینده کاملاً ممکن نموده‌است. به لحاظ اقتصادی هم روسیه در آستانه‌ی سقوط قرار گرفته‌است. از سال ۱۹۸۹ (پایان رسمی جنگ سرد) تاکنون تولید ناخالص ملی این کشور نصف شده‌است. ده سال پیش بیکاری در این کشور به ندرت یافت می‌شد اما امروزه براساس آمارهای محافظه‌کار دولتی این رقم به ۹/۵ درصد برای سال ۱۹۹۷ می‌رسد که ارقام واقعی بسیار بالاتر از این میزان هستند. امروزه ۲۲ درصد روس‌ها در زیر خط رسمی فقر به سر می‌برند یعنی درآمدهای آنان از ۷۰ دلار در ماه کمتر است. (۱۷)

با وجود این نباید این موضوع را نادیده گرفت که برای روسیه چه در دوره‌ی حکومت تزاری، چه در دوره‌ی کمونیست‌ها و چه امروزه هیچ وقت آمار و نظریات مساعد پیرامون اوضاع اقتصادی و اجتماعی آن کشور وجود نداشته‌است. در طول قرن حاضر، آمارگران و دانشوران بسیاری بارها سیمای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روسیه را بسیار ضعیف و حتی در حال احتضار می‌دیدند. اما پس از هر بار جهان شاهد ظهور مجدد روسیه‌ی قدرتمند بود که هم چون مرغ افسانه‌ی ققنوس پس از سوختن و خاکستر شدن، جوجه‌های ققنوس سر از خاکستر آن بر می‌دارند. این موضوع باعث شده که باور کنیم تصاویر اقتصادی-سیاسی فاجعه بار برای روسیه به شناخت و آگاهی ما از آینده‌ی این کشور کمک اندکی می‌کنند. در واقع، این مطلب نسبت داده‌شده به بیسمارک صدراعظم آلمان در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم رفتار روسیه را بهتر از آمارها بازگو می‌کند. بیسمارک فضای سیاسی روسیه را به سان آسمان بهاری بی‌قرار توصیف کرده بود که یک زمان کاملاً صاف و آفتابی است، اما پس از چندلحظه تکه‌ابراهای کوچک در آن پدید می‌آیند، سپس مدتی دیگر ابرها گسترش می‌یابند، ناگهان هوا تیره‌وتر می‌شود و باران‌های شدید همراه با باد شروع به باریدن می‌کنند، سیلاب‌ها جاری می‌گردند، اما کوتاه زمانی بعد طوفان فرو می‌نشیند، ابرها می‌روند، بادها می‌ایستند و آفتاب بهاری بار دیگر ظاهر می‌شود. آنچه روسیه را از کشورهای کوچک و کم‌اهمیت توسعه نیافته در آفریقا و آسیا متمایز می‌سازد، به غیر از گستردگی عظیم قلمرو، منابع وسیع، مواد خام و گران‌بها و موقعیت جغرافیایی آن به عنوان پل خاکی ارتباط‌دهنده‌ی شرق آسیا و اروپا، وجود طیف

وسیعی از جمعیت با سواد، متخصص و کارآمد آن می‌باشد. این طیف مدرن در حالی که در مقایسه با فن‌گرایان و مدیران آمریکایی و اروپایی چیزی از نظر دانش و تجربه کمتر ندارند اما در مقایسه با هم‌تایان غربی خود بسیار با حوصله‌تر، پویاتر و در عین حال از نظر مادی قانع‌ترند. این موارد، براساس شواهد و قراین به دست آمده طی چندین دهه‌ی اخیر، از درون داده‌های^۱ عمده‌ی توسعه سیاسی و اقتصادی پایدار در یک جامعه می‌باشند. به نظر می‌رسد همین که در روسیه توسعه‌ی سیاسی لازم آغاز و نهادینه شود- امری که در دهه‌ی آینده چندان غیرقابل امکان نیست- وقوع توسعه‌ی اقتصادی در آن کشور و تبدیل شدن آن به یک قدرت بزرگ فن‌گرا غیرقابل اجتناب است.

در واقع هنگامی که به کشورهای مستعد برای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در قرن آینده می‌اندیشیم در می‌یابیم که آمریکا، اتحادیه‌ی اروپایی، فدراسیون روسیه و چین از نظر برخورداری از توانایی‌های زیر، فرصت بیشتری را برای احراز موقعیت مسلط منطقه‌یی و ویژگی قدرت بزرگ بودن، دارند:

۱. داشتن امکانات فنی و صنعتی خاص جامعه‌ی خود از جمله امکانات کمی و کیفی برای تحقیقات و توسعه‌یی پایدار براساس الگوی صنعتی خاص خود.
۲. داشتن مصرف‌کننده‌های انبوه داخلی و خارجی خاص خود.
۳. داشتن مناطق اقماری (بالقوه و بالفعل) ویژه و برخورداری از ابزارهای لازم جهت اعمال نفوذ گسترده‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر بازارهای آن مناطق.
۴. برخورداری از توانایی زیاد برای ایجاد تعدیل و توازن^۲ در قدرت‌های دیگر. این توانایی نه تنها شامل قدرت نظامی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد بلکه روحیه‌ی ملی ناشی از وسعت سرزمینی را هم در بر می‌گیرد. منظور از مورد اخیر این است که وسعت سرزمینی یک قدرت می‌تواند به نوبه‌ی خود به بالا رفتن روحیه‌ی آن قدرت در فعالیت‌های بین‌المللی کمک نماید. قدرت‌های مستقر در قلمروهای بسیار محدود و به تعبیر ناپلئون قلمروهای «لانه

1. In Puts

2. Check and balance

موشی» هر قدر هم در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، صنعتی و فن‌آوری بالندگی داشته باشند اما به خاطر وسعت کم سرزمینی که فقدان عمق راهبردی در آن قدرت را به ذهن متبادر می‌کند توانایی بسیار محدودی برای اعمال نفوذ (در مقایسه با قدرت‌های دیگر برخوردار از قلمرو وسیع) دارند.

علاوه بر اینها، قدرت‌های فوق‌بیش از دیگر کشورها این آمادگی را دارند که قواعد بازی در میان خود را بپذیرند. این به خاطر وجود نیاز متقابل میان این قدرت‌ها و در رابطه‌ی با یک‌دیگر است. وجود این ویژگی در قدرت‌ها سبب می‌شود که آنها برای رفع این نیازمندی‌های خود با سایرین رفتار مسؤولانه‌تری را دنبال نمایند. این همان آموزه‌ی است که می‌گوید، تا نیازها، هدف‌ها و بلندپروازی‌های قدرت‌ها مکمل و متمم یک‌دیگر نباشند، امکان نزدیک‌تر شدن آن قدرت‌ها به هم و در نتیجه فراهم ساختن زمینه‌های همکاری برای حفظ وضع موجود میان آن قدرت‌ها ایجاد نمی‌شود. در واقع این ویژگی، هم چنان که قدرت‌های مخالف فرانسه در دوره‌ی ناپلئون را در کنگره‌ی وین در اوایل قرن ۱۹ دور هم جمع کرد و ابرقدرت‌ها را در دوره‌ی معروف به «دئانت» در دهه‌ی ۱۹۷۰ به هم نزدیک نمود، احتمالاً قدرت‌های بزرگ را در سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم دور هم جمع خواهد کرد.

در واقع شماری از مسایل و نیازهای داخلی و خارجی، قدرت‌های بالنده‌ی چون آمریکا، اروپای متحد، روسیه‌ی فدراتیو و چین را و می‌دارد که در نهایت نوعی موازنه‌ی قوا میان هم دیگر را به رسمیت بشناسند و از درگیری مستقیم با یک‌دیگر پرهیز کنند. اهم این مسایل می‌توانند به صورت زیر باشند:

۱. تسلیحات هسته‌ی و امکان انهدام همگانی.

۲. مواجه شدن این قدرت‌ها با جهان توسعه‌نیافته‌ی جنوب در آسیا، آفریقا و آمریکای

مرکزی و جنوبی.

۳. تجربه‌ی نظام دوقطبی گذشته در جهان

۴. پایان عصر «انتظارات فزاینده» به دلیل بحران‌های اقتصادی پی در پی در شرق دور،

روسیه، آمریکای لاتین و آغاز عصری که پل کروگمان آن را به «عصر انتظارات پایان یافته»

تعبیر کرده‌است.

به عبارت دیگر رابطه‌ی بین قدرت‌های بزرگ در سال‌های اولیه‌ی قرن آینده، همکاری متقابل برای حل و رفع مشکلات ناشی از مسایل فوق خواهد بود. مناسبات قدرت‌ها در دهه‌ی آینده برخلاف دوران جنگ سرد که به شیوه‌ی «هیأت مدیره‌یی» (اعضای شورای امنیت سازمان ملل) و به «مدیر عاملی» دو قدرت آمریکا و شوروی بود در دهه‌ی آینده به شیوه‌ی شورای مدیران درخواهد آمد.

برخی از دانشوران، شکل‌گیری واحدهای قدرت‌های جهانی را در قرن آینده درچارچوب فرهنگی و تحولات اقتصادی مورد بررسی قرار داده‌اند. به عنوان مثال آلپوروسی^۱ در کتاب خود جهان قرن آینده را جهانی مرزبندی شده «به صورت بلوک‌های منطقه‌یی رقیب حول واحدهای ژئوپولیتیک مشخص شده به وسیله‌ی سدهای گمرکی، هویت‌های فرهنگی و منافع سیاسی درگیر» توصیف می‌کند. از نظر روسیه سست شدن پیوندها میان اروپا، آمریکا و ژاپن (کشورهای عضو کمیسیون سه‌جانبه)، به قدرت رسیدن چین و تغییرات و تحولات تکنولوژیک عوامل عمده‌ی شکل‌گیری جهان آینده هستند. روسیه هم چون دیگران تحول اول را در نتیجه ناپدیدشدن دشمن مشترک این کشورها در دوران جنگ سرد دانسته است. این کشور اعتلای چین را سبب تغییر و تحول در نظم جهان بعد از جنگ جهانی دوم پیش‌بینی می‌کند و در مورد عامل سوم، معتقد است که تغییرات و تحولات تکنولوژیک به ظهور صنایعی می‌انجامد که تولیدکنندگان کمتری را مورد حمایت قرار می‌دهند. از نظر روسیه عوامل بالا و به خصوص عامل آخر باعث می‌گردند که بلوک‌های سازمان یافته از کشورها حول ملاحظات فرهنگی و اقتصادی ایجاد گردند و سدهای گمرکی را بین خود ایجاد کنند تا از خارج شدن مشاغل از دست خود جلوگیری کنند.» (۱۸)

در هر صورت براساس شواهد دهه‌ی ۱۹۹۰ که میان قدرت‌های بزرگ صلح و دوستی با ثبات (نسبت به دوران جنگ سرد) برقرار بود به نظر می‌رسد این وضعیت در سال‌های

1. Alpo Rusi

اولیه‌ی قرن بیست و یکم هم ادامه یابد. به نظر می‌رسد در سال‌های مزبور میان کشورهای کوچک و به خصوص آن کشورهایی که خواهان برهم زدن وضع موجودند کشمکش و درگیری و اعمالی از قبیل نقض قوانین و معاهده‌های بین‌المللی، مسابقه‌ی تسلیحاتی، روی آوردن به سلاح‌های کشتار جمعی و از این قبیل الگوی مرسوم باشد. در واقع می‌توان گفت به خاطر عدم قدرت‌های بزرگ در جنگ‌ها در سال‌های اولیه‌ی قرن آینده کشمکش‌ها از حد منطقه‌ی تجاوز نمی‌کنند.^(۱۹)

چشم‌اندازها و چالش‌ها: خلیج فارس و نظام بین‌الملل در سال‌های نخست قرن بیست و یکم

برخی از طرح‌ها و اهداف احتمالی قدرت‌های بزرگ قرن بیست و یکم در قبال منطقه‌ی خلیج فارس و چالش‌های احتمالی در برابر آنها به این شرح است:

۱. طرح‌ها و اهداف آمریکا در قبال منطقه‌ی خلیج فارس در قرن بیست و یکم

براساس شواهد و قرائن از رفتار دیپلماتیک، نظامی، اقتصادی و راهبردی آمریکا در قبال کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس می‌توان نتیجه گرفت که در سال‌های نخستین قرن بیست و یکم واشنگتن به احتمال زیاد به دنبال تحکیم سلطه‌ی خود بر منطقه است. سلطه‌طلبی آمریکا بر منطقه‌ی خلیج فارس در پایان جنگ سرد منطوق وجودی خود را از دست داده‌است و واشنگتن به دنبال منطوق جدید و در جست‌وجوی دلایل قانع‌کننده‌ی دیگری است که بتواند برتری خود را در منطقه‌ی خلیج فارس بر متحدین اروپایی و منطقه‌ی خود تحمیل نماید. در راستای چنین تلاشی، هدف‌های خاص آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس می‌توانند به صورت زیر باشند:

- الف) کنترل نفت خلیج فارس از طریق کنترل قیمت، کنترل توزیع و مصرف آن.
 ب) کنترل تسلیحات منطقه شامل جلوگیری از ورود تسلیحات هسته‌ی به منطقه و در عین حال گسترش هرچه بیشتر بازار فروش اسلحه‌ی آمریکایی در منطقه.

پ) کنترل روابط اقتصادی- سیاسی و دیپلماتیک بسیاری از کشورهای منطقه از طریق کنترل دولت‌های آنها.

نتایج فرامنطقه‌یی که واشنگتن از هدف‌های فوق می‌تواند بگیرد:

الف) کنترل اروپا و ژاپن که بخش بیشتری از نفت مصرفی خود را از منطقه به دست می‌آورند.

ب) تحکیم موقعیت ابرقدرتی خود در جهان که استیلا بر آب‌های خلیج فارس و اقیانوس هند از ضروریات آن است.

پ) کنترل اوضاع و شرایط و تحولات سیاسی- اقتصادی در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، تحولات منطقه‌ی خاورمیانه به خصوص در زمینه‌ی صلح اسرائیل و فلسطینی‌ها و تحولات شمال آفریقا.

چالش‌ها در برابر آمریکا

در برابر اهداف و طرح‌های آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس علاوه بر مخالفت‌های منطقه‌یی و به خصوص مقاومت مردم این چالش‌ها فراروی آمریکا قرار دارند: الف) چالش‌های اروپا؛ ب) چالش‌های روسیه.

الف) چالش‌های اروپا

در سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم، چالش‌های اروپا در برابر واشنگتن در منطقه‌ی خلیج فارس به دلایل زیر جدی می‌باشند:

۱. نزدیک بودن^۱ اروپا به منطقه‌ی خلیج فارس در مقایسه با آمریکا. همان‌طور که یک ضرب‌المثل عربی می‌گوید الاقرب لمنع الابعاد، نزدیک‌تر دورتر را منع می‌کند، در مورد روابط

1. Proximity

دو قدرت با فاصله‌های متفاوت از یک منطقه‌ی حساس هم صدق می‌کند.

۲. اروپا برخلاف آمریکا مسایل و مشکلات خاص در ارتباط با منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس ندارد، از قبیل نیروی فشار اسرائیلی در آمریکا، وجود بلوک‌های رأی‌دهنده‌ی یهودی در آمریکا.

۳. اروپا در رابطه با دولت‌ها و مردم منطقه‌ی خلیج فارس از آمریکا دارای تجارب و سوابق بیشتری است.

ب) چالش‌های روسیه

چالش‌های بالقوه‌ی فدراسیون روسیه در برابر طرح‌ها و هدف‌های واشنگتن در قبال منطقه‌ی خلیج فارس به صورت زیر قابل تصور است:

۱. عامل نزدیک بودن روسیه به منطقه‌ی خلیج فارس که در توانایی این کشور برای فرافکنی نیرو به منطقه تأثیر چشم‌گیری دارد. اقدام کرملین در رها ساختن ایدئولوژی مارکسیسم به معنی این است که جبهه‌ی متحد مقاومت علیه مسکو چه در سطح منطقه‌ی و چه در سطح جهانی بسیار کم اثرتر از گذشته شده است.

۲. روابط اورآسیایی روسیه با اروپا که می‌تواند برای آمریکا زیان تعیین‌کننده داشته باشد و توافق مسکو با اروپا علیه واشنگتن در سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم چه در زمینه‌ی گسترش ناتو به طرف شرق (که روسیه مخالف و اروپایی‌ها هم برای مخالفت با آن آمادگی دارند) و چه در زمینه‌ی جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی آسیای مرکزی و قفقاز تهدید جدی برای منافع آمریکا به شمار می‌رود.

۲. هدف‌ها و طرح‌های احتمالی اروپا برای منطقه‌ی خلیج فارس در سال‌های اولیه‌ی قرن ۲۱.

اهداف اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس طی سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم احتمالاً کنترل هرچه بیشتر بر منطقه‌ی خلیج فارس و منابع آن است. اروپا علاقه‌مند است منابع نفتی مورد نیاز خود را در منطقه، تحت کنترل خود در آورد. اروپا هم‌چنین سعی در حفظ بازار

پرونتق فروش کالاهای صنعتی خود در منطقه دارد. از دیگر اهداف اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس طی قرن بیست و یکم احیای منافع سابق خود در منطقه می‌باشد که در نتیجه‌ی الزامات جنگ سرد آن را رها کرده‌بود. اروپا هم چنین علاقه‌مند است در ترتیبات سیاسی در منطقه‌ی خلیج فارس تغییرات و تحولاتی پدید آورد که از میزان مهاجرت‌ها از منطقه به اروپا کاسته گردد.

چالش‌ها در برابر اهداف و طرح‌های اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس

در برابر هدف‌ها و طرح‌های دولت‌های اروپایی در منطقه‌ی خلیج فارس طی سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم موانع عمده‌یی وجود دارند که به طور عمده می‌توانند از سوی آمریکا و فدراسیون روسیه مطرح شوند.

الف) چالش‌های آمریکا در برابر اروپا

چالش‌های آمریکا در برابر اهداف جامعه‌ی اروپا در قبال منطقه‌ی خلیج فارس در سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم به دلایل زیر بسیار جدی هستند:

۱. برتری مسلم آمریکا بر اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس که سابقه‌ی آن به سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی و دوران جنگ سرد می‌رسد.

۲. مناسبات بسیار گسترده‌ی تجاری اروپا با آمریکا که سیاست‌های تجاری واشنگتن هم چون تحریم‌ها، بالابردن حقوق گمرکی و غیره می‌توانند آنها را با تهدیدهای عمده روبه‌رو سازند. مناسبات تجاری اروپا با آمریکا برای اهداف و بلندپروازی‌های اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس حکم «پاشنه‌ی آشیل» را دارند، چه اروپا از بابت توقف صادرات خود به آمریکا و یا حتی کاهش اندک آن زیان خواهد دید.

۳. استفاده‌ی واشنگتن از اهرم خارج کردن نیروهای خود از منطقه‌ی خلیج فارس و روی آوردن به راهبردی انزو و اطلبانه. این موضوع به اندازه‌ی حضور چالش‌گرانه‌ی واشنگتن علیه اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس می‌تواند برای دولت‌های مزبور - به خصوص برای

انگلستان- زبان‌آور باشد، زیرا بیرون رفتن نیروهای آمریکایی از خلیج فارس می‌تواند راه را برای ورود دیگر قدرت‌های خارجی به خصوص روسیه به منطقه باز کند. در آن صورت اروپا بدون مساعدت آمریکا توان بسیار ناچیزی برای رویارویی با عواقب و آثار حضور نیروهای روسی خواهد داشت. در واقع، از دید اروپا، هم حضور چالش‌گرانه‌ی آمریکا در خلیج فارس علیه منافع آنان و هم عدم حضور آن کشور در منطقه برای دولت‌های اروپایی زیان‌بار است.

۴. آمریکا در زمینه‌ی حفظ سرمایه‌گذاری‌ها و در کل مناسبات اقتصادی- بازرگانی کشورهای اروپایی در مناطق دیگر جهان- هم چون در هنگ‌کنگ چین- برای کشورهای مزبور از ارزش زیادی برخوردار است. واشنگتن با استفاده از این اهرم می‌تواند روی سیاست‌های اروپایی در قبال منطقه‌ی خلیج فارس اعمال نفوذ کند. (۴۰)

ب) چالش‌های احتمالی روسیه در برابر اروپا

- چالش‌های روسیه برای اروپا در ارتباط با طرح‌ها و اهداف آنان در منطقه‌ی خلیج فارس به دلایل زیر چالش‌های جدی می‌توانند باشند:
۱. نزدیک‌تر بودن فدراسیون روسیه به منطقه‌ی خلیج فارس در مقایسه با فاصله‌ی اروپا از منطقه‌ی خلیج فارس.
 ۲. استفاده‌ی مسکو از اهرم عدم همکاری با اروپا در زمینه‌ی ترتیبات عدم گسترش سلاح‌های هسته‌یی در منطقه به منظور گرفتن امتیازهایی از اروپا در قبال منطقه‌ی خلیج فارس.
 ۳. استفاده‌ی مسکو از اهرم عدم همکاری با اروپا در زمینه‌ی ترتیبات عدم گسترش سلاح‌های هسته‌یی در شبه قاره‌ی هند.

پ) چالش‌های احتمالی چین در برابر اروپا

در صورتی که اروپا منافع چین در منطقه‌ی خلیج فارس را نادیده بگیرد و یا بر سر راه تلاش‌های این کشور برای گسترش مناسبات با کشورهای منطقه مانع ایجاد کند، پکن هم

می‌تواند از راه‌های زیر نسبت به اروپا واکنش نشان دهد.

۱. استفاده‌ی پکن از اهرم‌های هنگ‌کنگ (۲۱) و تایوان برای به خطر انداختن سرمایه‌گذاری اروپا در دو ناحیه‌ی مزبور به منظور گرفتن امتیازهایی از اروپا در قبال منطقه‌ی خلیج فارس.

۲. استفاده‌ی پکن از اهرم عدم همکاری با اروپا در زمینه‌ی ترتیبات عدم گسترش سلاح‌های هسته‌یی در شبه قاره‌ی هند.

۳. استفاده‌ی پکن از اهرم عدم همکاری با اروپا در زمینه‌ی تنظیم صادرات تسلیحاتی متعارف به کشورهای منطقه.

۳. علایق و اهداف احتمالی فدراسیون روسیه در منطقه‌ی خلیج فارس در سال‌های نخستین قرن بیست و یکم

با توجه به تاریخ روابط روسیه‌ی تزاری و شوروی و نیز مناسبات کنونی فدراسیون روسیه با کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس می‌توان عمده علایق و اهداف احتمالی مسکو در منطقه را برای سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم به صورت زیر جمع‌بندی کرد:

الف) حفظ مناسبات تجاری فدراسیون روسیه با کشورهای منطقه و در صورت امکان گسترش این مناسبات به منظور کسب درآمدهای ارزی بیشتر و یافتن زمینه‌های نفوذ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی گسترده‌تر.

ب) گسترش مناسبات سیاسی با کشورهای منطقه.

پ) جلوگیری از سرایت ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی‌های منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس به روسیه.

فدراسیون روسیه در مواضع خود در قبال منطقه با چالش‌های قدرت‌های زیر روبه‌روست:

الف) قدرت‌های منطقه‌یی برهم زنده‌ی وضع موجود.

ب) آمریکا.

پ) اتحادیه‌ی اروپایی.

ت) چین.

الف) چالش‌های قدرت‌های منطقه‌ی برهم زنده‌ی وضع موجود علیه روسیه

گروه‌های نظامی و شبه نظامی در منطقه‌ی خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز و قدرت‌های منطقه‌ی هوادار آنان که تمایلات برهم زدن وضع موجود در مناطق فوق را دارند می‌توانند برای فدراسیون روسیه منشأ دردسرها و تهدیدهای جدی باشند. فدراسیون روسیه در یک چشم‌انداز وسیع‌تر ممکن است خود هواخواه برهم زدن وضع موجود در منطقه‌ی خلیج فارس باشد تا بتواند از طریق متلاطم نمودن آب‌ها علایق و منافع دور و دراز خود را در منطقه جامه‌ی تحقق ببوشاند. این علاقه‌ی فدراسیون روسیه به برهم زدن وضع موجود در ارتباط با قدرت‌های بزرگ و خارج از منطقه مصداق دارد نه در ارتباط با قدرت‌های کوچک و منطقه‌ی. در ارتباط با قدرت‌های اخیر، مسکو - از زمان گورباچف به این سوسیالیست‌های حفظ وضع موجود را دنبال کرده‌است، زیرا از آن زمان، همواره کشمکش‌های منطقه‌ی را با منافع بلندمدت خود در تعارض دیده‌است.

در سال‌های پس از پایان جنگ سرد فدراسیون روسیه در قبال کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس، خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز به راهبرد حفظ کامل وضع موجود روی آورد از این رو که تغییرات و تحولات انقلابی در نظام بین‌الملل و نظام منطقه‌ی در همه‌ی ابعاد سیاسی، فنی و راهبردی آن کشور را با بدترین چالش‌ها طی چند قرن گذشته مواجه نموده‌است. این تغییر و تحولات انقلابی به گفته‌ی پطروس گالی دبیرکل سابق سازمان ملل از دو نیروی گسترده و متقابل تغذیه می‌شوند: یکی نیروی جهانی شدن^۱ است که مرزهای اقتصادی، سیاسی، مذهبی، فنی و فرهنگی جوامع وابسته به هم را به شدت در می‌نوردد و آنها را به سوی همگرایی سوق می‌دهد و دیگری نیروی پراکندگی و گسستگی است که جوامع دارای هویت‌های فرهنگی، قومیتی و نژادی درگیر و در حال کشمکش را حول محور ملی‌گرایی، احساسات وطن‌پرستی و حفظ آداب و رسوم و فرهنگ قومی و ملی به گروه‌های کوچک‌تر تجزیه می‌کند. (۲۲) روس‌ها در دهه‌ی ۱۹۹۰ خود را با نیروی دوم مواجه می‌دیدند و

1. Globalization

نگران تجزیه‌ی کشور خود به دیگر جوامع و مناطق مستقل بودند.

ب) چالش‌های آمریکا در برابر فدراسیون روسیه

چالش‌های آمریکا در برابر منافع، علایق و اهداف احتمالی روسیه در منطقه‌ی خلیج فارس طی سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم به صورت‌های زیر می‌توانند باشند:

۱. به خطر افتادن سرمایه‌گذاری‌ها و کمک‌های اقتصادی و تکنولوژیک آمریکا به مسکو آن هم در زمانی که روسیه با بحران اقتصادی گسترده‌ی دست به‌گریبان است، بیکاری پدید می‌کند و در آمد ناخالص ملی نسبت به سال‌های قبل از ۱۹۸۹ کاهش ۵۰ درصدی یافته و خط فقر در این کشور بالاتر آمده‌است.

۲. سلطه‌طلبی آمریکا که می‌تواند که مانع عمده‌ی بر سر راه بلندپروازی‌های مسکو در منطقه‌ی خلیج فارس باشد.

پ) چالش‌های احتمالی اروپا در برابر روسیه در قرن بیست و یکم

کشورهای اروپایی به صورت یک موجودیت واحد (اتحادیه‌ی اروپایی) در صورتی که منافع و علایق خود را در خلیج فارس از سوی روسیه مورد تهدید ببینند به واکنش‌های متقابل دست می‌زنند که به دلایل زیر این واکنش‌ها ممکن است برای روسیه جدی باشند:

۱. استفاده‌ی اروپا از قطع کمک‌های اقتصادی خود به روسیه

۲. استفاده‌ی اروپا از اهرم گسترش ناتو به شرق

۳. تجربه‌ی بیشتر اروپا در منطقه‌ی خلیج فارس و شناخت بیشتر آنان از نیروهای پوینده‌ی منطقه که ممکن است بر سر راه بلندپروازی‌های احتمالی مسکو در منطقه در قرن آینده مانع جدی ایجاد کند.

۴. اهداف احتمالی چین در منطقه‌ی خلیج فارس در قرن آینده

دلایلی که می‌تواند دلایل و هدف‌هایی که چینی‌ها را در قرن بیست و یکم متوجه

منطقه‌ی خلیج فارس کند بسیارند و از جمله:

الف) گسترش روابط بازرگانی، فنی و نظامی پکن با کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس که این البته مستلزم آن است که روابط بازرگانی، فنی و نظامی موجود چین با این کشورها به قدر کافی تحکیم یابد.

ب) چین در دهه‌های بعدی و در پی رشد صنایع خود به منطقه‌ی خلیج فارس به عنوان یک بازار پررونق برای فروش کالاهای ساخته شده‌ی خود می‌نگرد.

نتیجه و راهکارها

این نوشتار آثار نظام بین‌الملل بر منطقه‌ی خلیج فارس را در طول دهه‌های گذشته به خصوص دهه‌ی ۱۹۹۰ بررسی می‌کند تا از این طریق بتواند نسبت به آثار نظام مزبور بر منطقه طی سال‌های اولیه‌ی قرن بیست و یکم بینشی به دست آورد. نظام بین‌المللی چه در دوره‌ی جنگ سرد و چه در دهه‌ی ۱۹۹۰ تأثیر چشمگیری بر منطقه‌ی خلیج فارس داشت و دلیلی هم در دست نیست که نشان دهد دامنه‌ی این تأثیر در آینده و در قرن بیست و یکم، کاهش یابد. نظام بین‌الملل در دوره‌ی جنگ سرد نقش «آسیابی» را بازی می‌کرد که غرب به مثابه‌ی سنگ زپرین آن و شوروی در نقش سنگ روی آن عمل می‌نمود. منطقه‌ی خلیج فارس هم حکم گندم‌هایی داشت که میان این دو سنگ قرار گرفته بود. در دهه‌ی ۱۹۹۰ در ساختار این «آسیاب» تغییراتی صورت گرفته، موقعیت و شیوه‌ی عملکرد سنگ‌ها دستخوش تغییراتی شده، اما کاملاً مشخص نبوده که «آسیاب» به چه چیزی تبدیل شده‌است. به همین خاطر منطقه‌ی خلیج فارس در دهه‌ی ۱۹۹۰ در مقایسه با دوران جنگ سرد بی‌ثباتی، ناآرامی و سردرگمی^۱ بیشتری را تجربه کرد.

در سال‌های در پیش، قرن بیست و یکم که فن‌آوری از بسیاری جهات جای ایدئولوژی‌های سیاسی را در دنیای غرب، شمال آسیا و شرق آسیا می‌گیرد قدرت‌های حایز

1. Uncertainty

توانایی‌های صنعتی، اقتصادی، راهبردی و سیاسی در ابعاد جهانی به لحاظ کمی افزایش بیشتری می‌یابند. این قدرت‌ها برای پیشبرد منافع و اهداف صنعتی، اقتصادی، راهبردی و سیاسی به مناطقی از جهان که منابع فوق‌را دارا هستند (مثل منطقه‌ی خلیج فارس) چشم خواهند دوخت. آنها در پرتو همکاری‌ها، رقابت‌ها و چالش‌های متقابل مناسبات میان خود را سامان خواهند بخشید در حالی که با کشورهای جنوبی - از جمله کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس - روابطی مبتنی بر سلطه را هم چون گذشته، برقرار خواهند کرد. به نظر می‌رسد، قدرت‌های قرن بیست و یکم آمریکا، اتحادیه‌ی اروپایی، روسیه و چین باشند که از بسیاری جهات از قدرت‌های دیگر جهات از لحاظ وحدت مردمی، وسعت سرزمینی، توانایی‌های نظامی، منابع اقتصادی، ویژگی‌های فرهنگی و استعداد برای پیدا کردن سلطه‌طلبی در کشورهای منطقه‌ی خود، سر می‌باشند. این قدرت‌ها که در عین حال در چنبره‌یی از رقابت‌های متعدد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و راهبردی میان خود جهت دست‌یابی بر بسترهای منابع طبیعی و مواد اولیه، بازارها، اذهان و افکار عمومی مردم مختلف جهان - و از جمله در منطقه‌ی بسیار پراهمیت خلیج فارس - گرفتارند، برای حفظ مشترک خود بر جهان و جلوگیری از بالنده شدن سایر قدرت‌ها دارای منافع مشترک و قابل وجه‌المصالحه با یکدیگرند.

در تجزیه و تحلیل نهایی از اوضاع احتمالی جهان در قرن بیست و یکم می‌توان گفت با توجه به اوصاف بالا، جهان در قرن آینده شباهت زیادی با جهان در اوایل قرن نوزدهم به ویژه پس از جنگ‌های ناپلئونی دارد، با این تفاوت که:

۱. در قرن ۱۹ قدرت‌های بزرگ جهانی همه در اروپا بودند و اروپا - مرکزی بالنده و پیشگام - خود را در برابر جهان غیراروپایی می‌دید. اما در قرن ۲۱ قدرت‌های بزرگ جهانی در شرق و غرب و شمال‌گیتی پراکنده‌اند و خود را در مقابل جهان جنوبی می‌بینند.

۲. در قرن ۱۹ قدرت‌ها از توانایی هسته‌یی برخوردار نبودند اما در قرن ۲۱ نه تنها قدرت‌های فوق‌بلکه برخی از کشورهای جنوبی هم از توانایی مزبور برخوردار شده و همان‌طور که بطروس غالی دبیرکل سابق سازمان ملل هم اشاره کرده بود در حالی که قدرت‌های

بزرگ برای کنترل سلاح‌های هسته‌یی خود سرگرم مذاکره و تدوین ترتیباتی هستند، قدرت‌های هسته‌یی چندی در میان کشورهای جنوبی بر سر آنند که مسابقه‌ی تسلیحاتی را ادامه دهند.^(۲۳) پدیده‌یی که افزایش سطح کمی و کیفی درگیری‌ها میان کشورهای جنوبی در مقابل گسترش صلح و ثبات میان قدرت‌های بزرگ را به ذهن متبادر می‌کند.

۳. در قرن ۱۹، دنیا بسیار گسترده و وسیع بود و هر منطقه‌یی از جهان ویژگی و خصلت خاص خود را داشت. در حالی که در قرن ۲۱ دنیا تحت تأثیر فن‌آوری و ارتباطات، بسیار کوچک شده و همه‌ی امور از اقتصاد، سرمایه و اطلاعات گرفته تا شیوه‌های عادی زندگی، سیاست و غیره به طور فزاینده‌یی دستخوش روند جهانی شدن قرار گرفته‌اند. اگر در قرن ۱۹، تجزیه شدن کشورهای کوچک ممکن بود که موازنه‌ی قوا را میان قدرت‌های بزرگ برهم زند، در قرن ۲۱ - به دلیل اثر جهانی شدن - تجزیه‌ی کشورهای کوچک نه تنها لزوماً موازنه‌ی قوا را میان آنها برهم نمی‌زند که حتی ممکن است آن را تسهیل هم بنماید. با این همه، همان‌گونه که در قرن ۱۹ موازنه‌ی قوا در قالب اندیشه‌ی کتاب «سه تفنگدار» الکساندر دوما بر اذهان قدرت‌ها حاکم بود، در قرن ۲۱ هم اندیشه‌ی مذکور به صورت چهار قدرت بزرگ و در قالب متوازی‌الاضلاع راهبردی، نمود پیدا خواهد کرد.

کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس برای افزایش ضریب امنیتی خود در جهان قرن بیست و یکم چه باید بکنند؟ به نظر می‌رسد که این کشورها با توجه به اوضاع و شرایط جهانی در قرن آینده، جهت امن‌تر ساختن محیط سیاسی اطراف خود باید تدابیری نو اندیشیده و آنها را با ترتیبات جاری ترکیب کنند. به نظر می‌رسد که این کشورها باید قبل از هرچیز این موضوع را باور کنند که از هرگونه کشمکش و درگیری و جنگ میان خود سودی نخواهند برد بلکه این کار آنها فقط آب در آسیاب قدرت‌های بزرگ، ریختن است. هرچند در روابط بین‌الملل اندیشه‌ها به صورت «قانون» کمتر وجود دارند اما مطلب بالا در زمره‌ی عقایدی است که در چارچوب منطقه‌یی و در مواجهه با جهان چند مرکزی آینده از دوام‌نسبی زیادی برخوردار است. مفهوم تلویحی مطلب بالا این است که کشورهای منطقه باید سیاست‌های خارجی و داخلی خود را براساس «راهبرد صلح» میان یک‌دیگر تنظیم نمایند. البته هنری کیسینجر در دهه‌ی ۱۹۶۰ و

احتمالاً در انتقاد به سیاست خارجی جان اف. کندی، استدلال می‌کرد که صلح را نباید به عنوان هدف و راهبرد یک سیاست خارجی مطرح کرد بلکه صلح را باید به عنوان پاداشی برای سیاست خارجی خردمندانه در نظر آورد. با وجود این اظهار نظر کیسینجر بیشتر برای جهان دوقطبی آن هم سیاست خارجی یکی از رهبران قطب‌ها در قبال دیگری مصداق دارد و نه سیاست خارجی کشورهای منطقه‌یی که صرف‌نظر از خاستگاه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آنها در محاصره‌ی علایق و منافع ملی قدرت‌های بزرگ و متحد قرن آینده‌اند.

مبنای مناسبات قدرت‌های منطقه‌یی با قدرت‌های بزرگ در قرن و هزاره‌ی آینده می‌تواند یک تغییر و تحول کوچک را بپذیرد: این واقعیت که قدرت‌های بزرگ برای دست‌یابی به منطقه در قرن آینده با هم رقابت شدیدی خواهند داشت به مفهوم این است که کشورهای منطقه می‌توانند از آنها تا اندازه‌یی منابع مهمی را برای توسعه‌ی اقتصاد، صنعت و ساختارهای مادی جامعه‌ی خود استخراج کنند. با توجه به فقدان «ایدئولوژی» در میان قدرت‌های بزرگ می‌توان نتیجه گرفت که این منابع در مقایسه با منابع دوران جنگ سرد کم‌خطرترند. این به مفهوم آن است که کشورهای منطقه ضمن حفظ خط‌مشی دوری جستن از قدرت‌های بزرگ می‌توانند موضع سازنده‌تری را در قبال آنها اتخاذ نمایند، همان‌طور که مصر در زمان جمال عبدالناصر ضمن حفظ موضع قاهره در دنباله‌روی از سیاست عدم تعهد نسبت به شرق و غرب تلاش داشت از هر دو بلوک بهره‌برداری‌های اقتصادی و مادی کند. به این خاطر بسیاری از دانشوران، سیاست خارجی جمال عبدالناصر را سیاستی مبتنی بر راهبرد «بی‌طرفی مثبت» ارزیابی کرده‌اند. اتخاذ موضع سازنده‌تر علاوه بر حفظ خط‌مشی فاصله داشتن از قدرت‌های بزرگ، آن دسته از کشورهای منطقه را که به ظاهر برای «راهبرد صلح» علاقه‌ی چندانی نشان نداده و به قول و قرارهای قدرت‌های بزرگ برای مساعدت دل بسته‌اند، می‌تواند به اندیشه‌ی دوباره وادارد.

هرچند دست‌یابی هند و پاکستان به سلاح‌های هسته‌یی، هرگونه چشم‌انداز همکاری کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس جهت نیل به صلح و امنیت دسته‌جمعی را متأثر ساخته است اما در قرن بیست و یکم که عامل اقتصاد و فرهنگ نقش برجسته‌یی در سرنوشت جوامع بازی

می‌کند، روی آوردن شبه قاره به سلاح‌های هسته‌یی فارغ از عواقب اقتصادی و سیاسی آن و به ویژه برای مطرح شدن و جدی گرفته شدن در عرصه‌ی بین‌المللی بیشتر دنباله‌روی از مثل «دلیم خوش است که نامم کبوتر حرم است» می‌باشد. با وجود این توجه به صنایع هسته‌یی به عنوان یکی از مشخصه‌های عمده‌ی یک قدرت صنعتی در قرن آینده محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس برای دست‌یابی تضمین شده به چنین قدرتی نه تنها باید منابع جدی تأمین نیروی فوق را در نظر داشته باشند، بلکه از طریق اتخاذ سیاست‌های رفع بی‌اعتمادی و ایجاد تنوع در منابع تأمین‌کننده‌ی نیازهای خود نیروهای بین‌المللی چالشگر بر سر راه اهداف خود را جدی بگیرند.

کتاب‌شناسی

1. Martin Indyk, "Watershed in the Middle East", Foreign Affairs, Vol. 71, No 1(1991/92), pp. 74-75.
2. Mc George Bundy, "Nuclear Weapon and the Gulf", Foreign Affairs, Vol. 70 No, 4, (Fall 1991), p. 94.
3. Ibid., P. 89.
4. Middle East Journal, Vol 45, No 3, (Summer 1991), "Chronology", p. 481.
5. Madeleine K. Albright, "The Testing of American Foreign Policy", Foreign Affairs, (November/ December 1998), P. 51.
6. Joshua Muravchik, "At Last, Pax Americana", NewYork Times, (January 24, 1991); Charles 7. Krauthammer, "Bless our Pax Americana," Washington Post, (March 22, 1991).
7. Michael T. Klare, "Policing the Gulf- And the World," Nation, (October, 5, 1990).
8. Ibid.
9. Craig Whitney, "Europe Discovers the German Colossus gsn't Big After All", NewYork Times, (April 21, 1991).

۱۰. به عنوان مثال، برای ملاحظه‌ی تداوم در سیاست خارجی کلینتون نسبت به گذشته به مقاله‌ی زیر بنگرید:

Jim Smolowe, "A Spanking for Saddam, Time (January 25, 1993).

11. Z. Brzezinski, B. Scowcroft and Rimorphy, "Differentiated Containment: A New Strategy,"

Foreign Affairs, Vol/ 76, No.3, (may/ June 1997).

12. Jahangir Amuzegar, "Adjusting to Sanctions", Ibid.

13. Scott B. McDonald, "European- Middle Eastern Relations: What Looms on the Horizon,

"Middle East Insight 8 (July/ August 1991), p. 41.

14. W.Scott Harrop, "American Perspective on the Future Security of the Persian Gulf" in:

نداف صفران، «ابعاد مسأله‌ی خاورمیانه قبل و بعد از جنگ خلیج فارس» بخش دوم، ترجمه‌ی لیلا سازگار، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۸-۷۷ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲)، ص ۵۷

15. BBC World Service, (7 September 1996) Ibid.

۱۶. از اواخر حکومت لیونید برژنف به این طرف، این اولین بار بود که کرملین از اقدامات یک دولت برهم

زننده‌ی وضع موجود (Status Quo) در منطقه - عراق - پشتیبانی می‌کرد.

17. Steven R. David, "Saring America From the Coming Civil Wars", Foreign Affairs, Vol1. 78,

No.1 One (January/ February 1999), pp. 112-14.

18. G. John Ikenberry, "Rev. of Dangerous Peace: New Rivalry in World Politics, by Alpo

Rusi, Boulder: Westview Press, 1998", Foreign Affairs, (Nov/ Dec 1998), pp. 145-6.

۱۹. به عنوان مثال ر.ک. به:

Philippe Delmas, The Rosy Future of War New York: The Free Press, 1997.

۲۰. به عنوان مثال، انگلستان برای وادار کردن چین به تمکین کامل از «اعلامیه‌ی مشترک چین و انگلیس مورخ

۱۹۸۴» نیاز به حمایت واشنگتن دارد. اعلامیه‌ی مزبور «اصل یک کشور، دو نظام» را در هنگ‌کنگ جاری

می‌سازد که «ادامه‌ی نظام سرمایه‌داری جاری برای ۵۰ سال دیگر و خودمختاری هنگ‌کنگ در همه‌ی

امور به جز در دیپلماسی و دفاع» از عناصر اصلی آن است.

از سوی دیگر، در ژانویه‌ی ۱۹۹۷، دولت آمریکا در دور دوم ریاست جمهوری بیل کلینتون مسأله‌ی هنگ‌کنگ را به صورت یک موضوع کلیدی در سیاست خارجی خود در آورد. در ماه مارس ۱۹۹۷ کنگره‌ی آمریکا «قانون هنگ‌کنگ» را تصویب کرد که به رییس جمهوری این حق را می‌دهد که در صورت نقض «اعلامیه‌ی چین و انگلیس» توسط چین علیه دولت مرکزی آن کشور اعمال تحریم کند.

Asian Security 1997-98 (London and Washington: Brassey's, 1997), pp. 9 and 18.

۲۱. در واقع برای جلوگیری از وقوع چنین احتمالاتی بوده که سران هشت کشور شرکت‌کننده در اجلاس دنور در کلرادوی آمریکا در ۲۳ ژوئن ۱۹۹۷ اعلامیه‌ی مشترکی صادر کردند که در آن از «اعلامیه‌ی مشترک چین - انگلیس مورخ ۱۹۸۴» در مورد هنگ‌کنگ حمایت کرده و از دولت چین خواستند «ثبات، رونق اقتصادی و درجه‌ی بالایی خودمختاری» آن را تضمین نمایند.

Ibid. p. 18.

22. Boutros Boutros- Ghali, "Global Leadership After the Coldwar", Foreign Affairs (March/April, 1996), p. 87.

23. Boutros Boutros- Ghali, An Agenda for peace (New York: United Nations, 1992), p.7.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی